

سلام ای جنگل خائوش!

سلام ای جنگل فروزه از خواب زمستانی!

سلام ای آرزومند بهار

ای منقش با من!

ز بار برف سنگین شانه خستگی چو خالی نه

چرا انگشت زده جابه؟

مگر از رنجهای رفته یاد آوری؟

خوش آن گریه ساد

پس از دوری و دلخواهی ...

تر که من نمانی، بار دگر سبز و کوفت تو

ز تو که سر زنده از یاد بهار است

حیوانه آرد و برگ آرد و ما وی مرغال تو

سبب آنکه اقراران را از فلک بر چین و پیر برکن

از آنها جابه سیمینه در برکن

که فردا بنیت غرق سگوده صنبله ای جنگل

مهر ۱۹۸۱

کرام